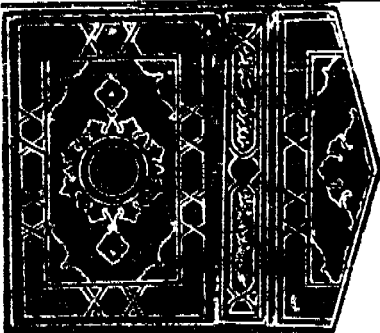


آینده



شماره ۱۰ و ۱۱ سال دهم (دی و بهمن ۱۳۶۳)

محمدرضا شفیعی کدکنی

شعر بهار

از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی خواسته شده بود که نظر خود را درباره شعر بهار برای درج در شماره‌ای که به بهار اختصاص می‌یافت بنویسد و مقاله دیرتر از موقع رسید. با تشکر از لطف ایشان درین شماره درج می‌شود.

به دوگونه می‌توان در باب شعر بهار و هر شاعری سخن گفت. یکی آنکه برخورد او را با ارزشهای مختلف حیات مورد نقد و نظر قرار دهیم و در این راه پست و بلند اندیشه و حدود شناخت او را از این مفاهیم و ارزشها بررسی کنیم و از انسجام فکری یا تناقضها و ناهمخوانی درونمایه‌های شعری او بحث کنیم و اگر بتوانیم رابطه این زمینه‌ها را با مسائل طبقاتی عصر او و مسائلی که در اعماق جامعه جریان داشته نشان دهیم و مثلاً ببینیم وی چه نوع برداشتی از مفهوم وطن یا آزادی و عدالت یا خدا و زیبایی یا هر یک از مفاهیم ارزشی و اندیشه‌های محوری روزگار خویش داشته است. راه دیگر این است که ببینیم در قلمرو خلاقیت‌های هنری، حدود ابداع و یا درجه تقلید او تا کجاهاست و آبخور ذوقی او در سنت ادبی زبان فارسی، بیشتر از چه دوره‌هایی و در شعر چه شاعرانی است و در زمینه هر کدام از عناصر سازنده شعر از قبیل زبان و تصویر و موسیقی و طرح و انگاره تا کجاها نوآور است و تا کجاها گرفتار تقلید.

هرکدام از این دو نوع نقد و نظر نیازمند مقدمات و اصولی است که بدون آنها هر نوع بحثی، یک‌طرفه و ژورنالیستی و خطابی خواهد بود و از حد نوعی سرگرمی فراتر نخواهد رفت.

در باب شعر بهار، در این لحظه، بنا به دلایلی که مجال گفتنش نیست، از

بحث تفصیلی و استدلالی پرهیز دارم و حتی از مراجعه به دیوان او - که هم‌اکنون در قفسه کتابهایم و در برابر چشم من قرار دارد - بعد خودداری می‌کنم، فقط در حد برآوردن درخواست مدیر آینده، بعضی اعتقادهای شخصی خودم را در باب شعر بهار، در اینجا یادداشت می‌کنم زیرا معتقدم هرگونه بحث استدلالی، نیازمند تبیین مقدماتی است و گرنه اظهارنظرها جنبه تأثری محض خواهد داشت و در آن‌گونه نقد و نظرها، ذوق و سلیقه هیچ‌کس را بر ذوق و سلیقه دیگری رجحان نیست. حتی يك فرد معین هم با گذشت زمان و در شرایط روحی متفاوت يك نوع ذوق و سلیقه ندارد.

بنده در این مطالعات محدودی که در شعر فارسی داشته‌ام از دوران کودکی و نوجوانی تا اکنون، بارها سلیقه‌ام عوض شده است و همیشه تصورم بر این بوده است که این دیگر آخرین برداشت درست از حقیقت شعر است و شناخته‌های قبلی بی‌اساس بوده است و باز دیده‌ام که پس از گذشت سالی چند و گاه ماهی چند، در بسیاری از مسائل مربوط به شعر بیش و کم سلیقه‌ام دگرگونی پذیرفته است. همین تحولات اجتماعی ایران عقیده بنده را در باب شعر مشروطیت، اگر نگویم از بنیاد، در بسیاری از مبانی، دگرگون کرد. بسیاری از بدیهیات اولیه‌ام مورد تردید قرار گرفت و بسیاری از احتمالات صورت یقین پذیرفت و در این لحظه هیچ تردیدی ندارم که اگر عمری باشد، باز هم سلیقه‌ام دگرگونی خواهد پذیرفت.

با تمام این تفاسیل و با پذیرفتن این اصل که سلیقه‌ها - یا دست‌کم سلیقه امثال بنده - با گذشت زمان و آموختن تجارب هنری تازه و دیدن نمونه‌های شعری مختلف، تحول می‌پذیرد. هر وقت به تاریخ هزار و دوست ساله شعر فارسی دری نگاه کرده‌ام يك اصل همیشه بعنوان اصل ثابت برایم مسلم بوده است و آن این که داوری معاصران يك شاعر در باب او، هیچ‌گاه داوری درستی نیست باید غبار رقابتها و دوستیها و دشمنیها فرو نشیند و آنگاه داوری نزدیک به حقیقت از سوی فرد یا افرادی اظهار شود و يك اصل دیگر نیز برای من همیشه مسلم بوده است و آن این که برای داوری در باب يك شاعر هیچ‌کس آخرین داور نخواهد بود هر قدر موازین و اصول نقد شعر او، دقیق و استوار باشد.

در روزگار ما هنوز ادیبان و شاعرانی از نسل بهار یا نزدیک به نسل او باقی‌اند که داوری آنها، در باب او، آمیخته به اغراض شخصی است و من این نکته را بارها آزموده‌ام، چه در نوشته‌های آنان و چه در گفتگوهای خصوصی من با آنان. ولی این غبار اغراض، در نسل ما، که دوران کودکی‌م مصادف با مرگ بهار بوده است، به هیچ‌روی وجود ندارد و شائبه غرضهایی از آن دست، در مورد این نسل، تصورش معقول نیست. بنابراین داوری من در باب بهار ممکن است بر خطا باشد ولی شائبه غرض در آن وجود ندارد.

اگر به تذکرها و جنگهایی که در طول تاریخ شعر فارسی فراهم آمده است نگاه کنیم يك نکته قابل ملاحظه در تمام آنها وجود دارد و آن این است که هر

سفینه‌سازی، بیشتر از معاصران خویش انتخاب کرده (و در غالب موارد از میان معاصران هم، خودش و دوستان و خانواده‌اش را بیشتر برگزیده.)* و در هر دوره‌ای يك یا چند شاعر بر سلیقه معاصرانشان حاکم بوده‌اند ولی پس از گذشت يك یا چند نسل، این فرمانروایان مطلق به کلی فراموش شده‌اند و یا چند شعری از آنان را پسند عمومی مردم اهل ادب پذیرفته و باقی را فراموشی سپرده است و باز نسل دیگری آمده است و يك چند در آن کوشیده است که ذوق و سلیقه خویش را با ارائه نمونه‌هایی بر نسلهای بعد تحمیل کند و ناکام، همان سرنوشت نسل قبل به سراغش آمده و جز چند نمونه‌ای - و گاه هیچ نمونه‌ای - از پسندهایش، بقیه فراموش شده‌اند و این بسیار طبیعی است؛ اگر جز این می‌بود مفهوم نبوغ ادبی و چهره‌های استثنایی تاریخ ادب، از قاطعیت خویش می‌افتاد و مسأله‌ای قراردادی و تحمیلی می‌شد و دیگر فردوسی و حافظ و سعدی و نظامی و خیام و مولوی مجبور بودند جای خود را به بدر جاجرمی و فرید احوال (اگر ذوق و سلیقه محمدین بدر جاجرمی صاحب مونس‌الاحرار ملاک بود) و یا به کاتبی نیشابوری صاحب قصیده «شتر حجره» (اگر ذوق و سلیقه صاحب بدایع‌الوقایع و معاصرانش ملاک بود) بدهند. و در همین دوره نسبتاً کوتاه تجارب خودم نیز بارها شاهد طلوع و غروب شعرایی بوده‌ام که مطبوعات یا سفینه‌ها را از شعر خویش انباشته‌اند و بعد از چند سالی، جز یکی دو شعرشان، در صورتی که خیلی موفق بوده‌اند، بقیه به فراموشی سپرده شده است و این مسأله، امروز، برای بنده یکی ملاک‌های اصلی در باب سرنوشت يك شعر یا يك شاعر است که يك شاعر چه مقدار از شعر او در حافظه نسلهای پی در پی بعد از او جای بگیرد و باقی بماند.

هر نسلی، بیشتر، شعر نسل خود را در حافظه دارد ولی اگر شاعری که از اوج دوران شاعریش تا امروز پنج شش نسل گذشته (نسل را با فاصله دهسال تا دوازده سال به کار می‌برم نه با اصطلاح علمای انساب.) در ذهن و ضمیر تمام نسلها به يك اندازه یا بطور مستمر، شعرهایش حکومت کرده باشد، می‌توان پذیرفت که شخصیت طبیعی خویش را در تاریخ ادبیات عصر ما به دست آورده است و از خطر فراموشی مطلق رسته است.

من معتقدم که شعر بهار و شعر ایرج از روزگار عرضه‌شدن تا امروز، همه نسلها را تسخیر کرده است و در آینده نیز بیش و کم، حضور و استمرار خود را در حافظه نسلهای مختلف حفظ خواهد کرد. ولی چنین تضمینی را در باب قآنتی یا یغما یا از شعرای مشروطیت ادیب‌الممالک و سید اشرف و از شعرای نسل‌های بعد (خودتان مثال بزنید) نمی‌توانیم بدهیم، در صورتی که اینان هر کدام در عصر خویش طرفدارانی داشته‌اند و بعضی از اهل ادب در حق آنان حتی عقایدی افراطی نیز ممکن است ابراز

* در سفینه فرخ شعر عماد خراسانی نیست ولی شعرهای مرحوم فرخ و دوستان او بسیار است. در دریای گوهر هم شعر عماد خراسانی اصلاً نیامده ولی از علی‌اصغر حکمت و نوبخت و عبدالرحمن فرامرزی و امثال آنان شعرها نقل شده است.

کرده باشند.

بگذارید، اول، در بافت تاریخی عصر بهار، نگاهی کنیم به موقعیت او. شعر بهار، چنانکه جای دیگر هم اشاره کرده‌ام*، در مرکز شعر مشروطیت قرار دارد، و تمایز او از اقرانش (ادیب پیشاوری، ادیب‌الممالک، دهخدا، سید اشرف، عارف، عشقی، و ایرج) درین است که پس از دوره مشروطیت نیز ادامه یافته و قریب سه دهه دیگر را نیز شامل است، یعنی تمام دوره بیست‌ساله رضاشاه و نزدیک به یک دهه پس از سقوط او. و این سی سال بهترین سالهای شاعری اوست و از نوادر حوادث تاریخ شعر فارسی در قرن اخیر (و شاید هم تمام قرون). این که شعر بهار تا آخرین روزهای حیاتش همواره رد اوج زندگی و پیوند با نبض جامعه بوده و هرگز به ابتدال و سستی و تکرار - که از ویژگیهای دیگران در سنین کهولت و پیری است - گرفتار نشده است (نگاه کنید به «هدیه باکو»، «لاله خونین‌کفن از خاک سرآورده بیرون» و «جغد جنگ» و...) و حال آن‌که غالب معاصران پس از یک دوره کوتاه شهرت، کارشان گاه به ابتدال عجیبی می‌کشد و هیچ‌کدامشان حاضر نیستند که این حقیقت را بپذیرند و اصرار دارند که آن روزها آن نوع شعر ضرورت داشت و این روزها این نوع شعر (نمونه‌هایش را خودتان نام ببرید).

در همین زمینه شعر مشروطیت که اشاره کردم اگر بخواهیم شعر بهار را بررسی کنیم تنها شاعری که بلحاظ حجم آثار با او قابل مقایسه است ادیب‌الممالک است و تنها شاعری که بلحاظ نفوذ در میان توده وسیع خوانندگان می‌تواند با او رقابت کند ایرج. وگرنه دیگران به هیچ‌وجه جایی برای مقایسه ندارند (نفوذ سید اشرف و بیشتر در روزگار حیات او و آنهم در قشرهای خاصی از خوانندگان و دوستداران شعر بوده و نفوذ عارف به‌خاطر تصنیف‌ها و مقام موسیقائی اوست).

بسیاری از ادیبان معاصر را دیده‌ام که بهار را با ادیب‌الممالک مقایسه می‌کنند، تنها دلیل آنان زمینه مشروطی شعر این دو و گرایش غالب آنان به قالب قصیده و زبان قدمائی است. ولی این قیاسی است مع‌الفارق. از مجموع شعر استادانه و بسیار استوار ادیب‌الممالک چند شعر می‌توان یافت که توانسته باشد به میان انبوه خوانندگان شعر، در نسلهای پس از او، راه یافته باشد. اگر به دیوانش مراجعه نکنید و از حافظه‌تان مدد بگیرید خواهید گفت: برخی شربانا بر بند کجاوه (آنهم آغاز شعر و چند بند آن که در میان وعاظ و اهل منبر شهرت یافته)، و «قاضی عدلیه بلد» و شاید یکی دو شعر دیگر مثل «تا زیر خاکی ای نهال برومند» بقیه شعرها استوار و خوب و بهنجار قدامت و شاید بلحاظ صورت و ساخت قدمائی قوی‌تر از بسیاری از شعرهای بهار. اما چرا به میان حوزه‌های وسیع خوانندگان شعر راه نیافته است؟

طنز ایرج، به ویژه در قلمروهای خاصی، بسیار دلپذیر و در نوع خود بی‌بدیل است (نه تنها در قیاس با معاصرانش که در طول تاریخ شعر فارسی) اما از قلمرو

طنز به حد کمتر پرداخته و اگر پرداخته توفیق طنزهای او را ندارد (دو سه شعر استثنائی او مانند قلب مادر یا گویند مرا چوزاد مادر و... را بخاطر دارم.) ولی در شعر بهار طنز اگر به حد ایرج شیرین و نافذ نیست تنوع اقلیم شعری او را نباید فراموش کرد: در حوزه‌های گوناگون وصف طبیعت (گیلان و مازندران) خشم و خروشهای انقلابی (دماوند) و در قلمرو طنز (ترسم من از جهنم و آتشفشان او.) و در قلمرو وطنیات که حوزه اصلی شعر اوست (لزن و قصیده نوروز آمد سپس بهمن و اسفند.) و در قلمرو مسائل سیاسی روز (جغد جنگ) و در تصویر نفسانیات و احوال خویش در محبس (که به مناسبت قرارگرفتن بهار در دورانی پس از قسرون وسطی، جنبه‌هایش بر جنبه‌های مسعود سمد، می‌توان گفت، رجحان دارد - دست‌کم برای خواننده عصر ما و پس از عصر ما که جهان‌بینی انسان عصر فتوالتی را پیش و کم وداع گفته است.) حتی در اخوانیات (که غالباً آن را از حدود شعرهای خصوصی بدر آورده و نوهی سروده است که لذت یک شعر گسترده را به خواننده می‌دهد: یاد باد آن عهد کم بندی به پای اندر نبود.) و مرثیه، چه مرثیه‌های مذهبی (که مایه شهرت بهار در میان عامه مردم همان شعرهاست) و چه مرثیه‌های دوستانه (مثل «دعوی چه‌گنی داعیه‌داران همه رفتند» و یا «دجله بغداد در مرگ زهاوی خون‌گریست») و بسیاری اقلیم دیگر، دیوان بهار، متنوع‌ترین دیوان شعر فارسی است، در عصر مشروطیت.

این مسأله مقایسه تنوع اقلیم شعری بهار را می‌توان از عصر مشروطه به قدام نیز تسری داد و گفت: در دیوان هیچ شاعر قصیده‌سرایی (با همه عظمت و بیکرانگی شعر سنائی و استواری ساخت و انسجام فکری ناصرخسرو و تصاویر بدیع خاقانی) به اندازه دیوان بهار تنوع اغراض وجود ندارد و این یکی از سعادت‌های بهار بوده است که قصیده را در روزگاری به خدمت شعر خویش درآورده که تاریخ اجتماعی ایران و جهان هر روز گونه و رنگ تازه‌ای به خود گرفته و از تجارب شعری قدام را به خدمت اندیشه‌های خویش، در ارتباط با حوادث عصر، درآورده است و این چنین امکانی برای خاقانی و ناصرخسرو و سنائی نبوده است (در قصاید قدام متنوع‌ترین حوزه موضوع از آن سنائی است.) و این بمعنی آن نیست که بخواهم بگویم قصیده بهار بهتر از قصیده سنائی یا خاقانی است سخن بر سر چیز دیگری است و آن مسأله تنوع زمینه‌های شعری است. اگر از دو سه قصیده انوری (یکی از پیمبران شعر) بگذریم بقیه شعرهای او همه تکرار یک مطلب است: مدح و گدایی (البته بعضی قطعات و بعضی غزل‌های او ارزش والای خویش را دارد.) صحبت بر سر قصیده‌سرایی اوست، که در آن وادی پیمبر شناخته شده است. در تمام دیوان قصاید این پیمبر قصیده‌سرایی جز مدیحه‌های مکرر هیچ چیز وجود ندارد. اگر منکر حرف بنده هستید به حافظه‌تان مراجعه کنید فوراً «بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر» و «ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شامری» بیادتان می‌آید و بعد می‌رسد به بعضی قطعه‌های هجوی یا اخلاقی او.

ممکن است بعضی از خوانندگان این یادداشت بگویند دیوان شعر ما، یا فلان آدم هم این موضوعات را که تو گفتی دارد و اتفاقاً قصیده‌ای هم در باب «اشعه لیزر» و سفر انسان به ماه دارد که شعر بهار از آن محروم است. در پاسخ چنین سخنی باید عرض کنم (و این را همان اول باید عرض می‌کردم) که صرف تنوع موضوع، اهمیت ندارد، بلکه تنوع موضوعی که به درجه شعریت (و بقول عین‌القضات: به درجه آینگی) رسیده باشد و به درجه نفوذ در میان خوانندگان و امیر شعر، منظور است: یعنی اینکه شعرش برای نسلهای پس از او نیز همانقدر معنی داشته باشد که برای مردم عصر او (چند جنگ را این‌روزها یکبار دیگر بخوانید). و این چنین تنوعی در هیچ دیوان قصیده‌ای به اندازه دیوان بهار وجود ندارد و اگر دارد لطفاً از حافظه‌های دستداران شعر بپرسید. غالب قصیده‌سرایان بعد از قرن ششم با یکی دو قصیده زنده‌اند و بعضی از مشاهیرشان از همان یکی دو تا هم محروم‌اند. پس از بهار نیز چنین است. البته بر «لسان افراد خانواده مقروء بودن و بر صحایف سفائن دوستان هفتگی مکتوب بودن» ملاک توفیق نیست چرا که عامه دستداران شعر، به هیچ وجه اعضای خانواده شاعر و دوستان مجلس هفتگی او نیستند.

تنها شاعری که از نسل شاعران پس از مشروطیت (هم بلحاظ تنوع در اسالیب بیان و هم بلحاظ نفوذ در میان خوانندگان) می‌تواند با بهار مورد مقایسه قرار گیرد پروین اعتصامی است اما در دیوان پروین اگر تنوع اسالیب بیان، وجود دارد (مناظره‌ها، فابل‌ها)، ولی از حوزه اخلاق، آنهم همان آموزشهای تجربه‌شده شاعران پیشین، به ندرت گامی بیرون نهاده است و تنوع اقلیمی شعر بهار را ندارد. (البته دیوان پروین یکدست‌تر از دیوان بهار است و نفوذ او در میان خوانندگان شعر بیشتر از بهار می‌نماید.)

شعر فارسی پس از ظهور یفما، چه بخواهید و چه نخواهید، معیارهای تازه‌ای را پذیرفته و در قلمرو آن معیارها، دیگر جایی برای مقایسه کسی با بهار باقی نیست. بهار واپسین تجلی یکی از ارجمندترین صورتهای شعر فارسی است صورتی که از رودکی آغاز می‌شود و به بهار ختم. (منظور سیر طبیمی این قالب است و گرنه در دو هزار سال دیگر هم ممکن است کسی بیاید و قصیده‌ای بگوید.)

در حوزه تاریخی و مسیر طبیمی قصیده از عصر رودکی تا بهار، اگر حجم شعرهای خوب و تنوع زمینه‌های فکری را ملاک قرار دهیم - و پسند و حافظه نسلهای پس از شاعر را داور این محکمه بشناسیم - بهار حق داشته است که بگوید:

از پس سمدی و حافظ کز جلال معنوی

رتبت ایوانشان بر تارک کیوان بود

آن اساتید دگر هستند شاگرد بهار

گر امامی گر همام ار سیف، گر سلمان بود

و بدون تردید اگر معیارها و موازینی را که بهار بدان دلبسته بوده است، یعنی سنتی که شعر بهار از درون آن برخاسته (یعنی زبان خراسان و صورت قصیده را)

مورد نظر قرار دهیم سخنش را باید پذیرفت. شعر صائب (برای طرفدارانش) و شعر بیدل (برای طرفدارانش.) و شعرهای اسالیب بعد از یغما، درین دعوی مستثنی منقطع است؛ زیرا بهار آن موازین را نه می‌پسندیده و نه در نظر داشته است.

اگر نبوغ را نوعی حسن تصادف در مسیر زندگی افراد ندانیم، یکی از اموری که سبب توفیق چشم‌گیر بهار در شعر فارسی شده است، این است که او در پایان یک دوره عظیم از تجارب قدما، بخش مهمی از آن تجربه‌ها را به خدمت مسائلی درآورده که قدما از پرداختن به آنها محروم بوده‌اند: یعنی ساخت و صورتهای قدمائی شعر را که بیشتر در خدمت معانی محدودی از هجو و مدح و اخلاق بوده به قلمرو گسترده‌ای از مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی عصر جدید درآورده است. اگر از چند اثر استثنائی بهار بگذریم، شاهکارهای او، همه، استقبال‌هایی است که از قدما کرده و درحقیقت تجربه‌های آنان را در زمینه زبان و موسیقی و تصویر بخدمت اندیشه‌های عصر خویش درآورده است، حتی بعضی از این کوششها تا بعدی است که نوعی نقیضه یا پارودی Parody سازی در قبال کارهای قدما بشمار می‌رود مثل نقیضه‌گونه «کاروانی همی از ری به سوی دسگره شد» که درداستان پیشه‌وری و وقایع آذربایجان سروده است.

در شعر بهار ساخت و صورتهای قدمائی، در اثر ترکیب با عوالم روحی انسان عصر جدید، بافت تازه‌ای به خود گرفته که در مجموع نوعی سبک شخصی Individual Style را در شعر او بوجود آورده است و این مهم‌ترین امتیاز اوست. البته سبک شخصی، بمعنی دقیق کلمه، شاید بر آن نتوان اطلاق کرد زیرا سبک شخصی در تاریخ شعر فارسی، چیزی است که تا روزگار یغما بسیار اندکیاب است.

اگر بخواهیم سینه‌ای از شعر سنتی صد سال اخیر ایران فراهم آوریم و از همه انواع شعر در آن نمونه بیاوریم از طنز اجتماعی و وصف طبیعت تا سیاست و اخلاق و وطنیات و حتی اخوانیات و دیگر نمونه‌ها از قبیل شعرهای ساده تعلیمی برای کودکان و نوجوانان و تصنیفهای سیاسی و... تصور من بر آن است که سهم بهار بیش از هر کسی است، جز در قلمرو غزل که غزلهای او در قیاس دیگر نمونه‌های شعرش پایه‌ای فروتر دارند و بی‌انصافی است اگر غزلهای او را با غزلهای استاد شهریار یا عماد خراسانی یا سایه قیاس کنیم. با اینکه بعضی از غزلهای او به دلایلی شهرت بسیار یافته مثل غزل «من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید» و امثال آن. بهار اگر در قالب غزل توفیقی داشته باشد باز در غزلهای سیاسی اوست نه غزل بمعنی شعر عاشقانه. حق این است که بهار روح غزلسرائی و زمینه نفسانی اینگونه شعر را هیچ‌گاه نداشته است و تجارب او، درین باب، ناکامترین تجارب شعری اوست.

* * *

وقتی که این یادداشت را به پایان بردم و یکبار آن را خواندم چند نفر آدم با حرفهای مختلف در ذهن من صف کشیدند. یکی که عروضی مشرب بود می‌گفت: من دیوان وقار شیرازی را بخاطر وزنهای متنوع و عجیب و غریبش بر دیوان بهار

ترجیح می‌دهم و دیگری که او هم از همان چشم‌انداز نگاه می‌کرد می‌گفت من دیوان قآنی را بخاطر اوزان ضربی و شاد و شنگش خواندنی‌تر از دیوان بهار می‌دانم و دیگری می‌گفت من ادیب پیشاوری و ادیب‌الممالک را، در شعرشان، ادیب و استادتر از بهار می‌دانم و بلحاظ انسجام الفاظ و نیامیختن زبان سنت به زبان روز، شعرشان را بسی پالوده‌تر از شعر بهار می‌دانم و یکی می‌گفت (و اتفاقاً حرفش هم تا حد زیادی جدی بود.) که من فرخی یزدی و لاهوتی را بخاطر درک درستتری که از مسائل اجتماعی و تاریخی دارند بر بهار ترجیح می‌دهم و یکی می‌گفت: من تصاویر شعر فلان‌کس را ابداعی‌تر و شخصی‌تر از تصاویر شعر بهار می‌دانم و آن دیگری می‌گفت: بهار در شعرش شخصیتی متلون و ناپایدار دارد و خشم و خروش‌هایش، گاه، اموری شخصی است و من عارف و عشقی را پاکبازتر و صادق‌تر از او می‌دانم و آن دیگری می‌گفت کسی که هجو سردار سپه کرده چرا در سالهای قدرت او چهار خطابه را سروده است و دیگرانی هم بودند که حرفهای دیگری داشتند و من وقت کافی برای شنیدن آن حرفها را نداشتم بخصوص که بارها خودم در آن زمینه اندیشیده بودم و حرفهایشان برایم تازگی نداشت، بهمان دلیل مجال گفتن به آن صف طولانی معترضان ندادم که دیدم این رشته سر دراز دارد - اما: من به همه آن آدمها حق می‌دهم که ملاک‌های خاص خود را داشته باشند و به خودم هم حق می‌دهم که بگویم: عامل موفقیت يك شاعر، در میان خوانندگان و در تاریخ ادبیات يك قوم، هیچ‌کدام از آن مسائل نیست چیزی است بسیار پیچیده و بقول شاعر: آموختنی نیست.

یکبار دیگر به حافظه محیط ادبی روزگاران مراجعه کنید و ببینید شعر چه‌کسی ازین افراد بیشتر در حافظه نسلها باقی مانده است و شعر چه‌کسی است که بتواند در این همه زمینه‌های گوناگون، هنوز، بقول عین‌القضات همدانی خصلت آینگی خویش را حفظ کند.

یادنامه حبیب یغمائی

چون در نظر است یادنامه‌ای به یارگار خدمات حبیب یغمائی بنیانگذار مجله یغما به چاپ برسد و در دومین سال درگذشت او منتشر شود خواهشمند است مقاله‌ای که جنبه ادبی یا تاریخی داشته باشد برای درج در آن پیش از پایان فروردین‌ماه ۱۳۶۴ به نشانی صندوق پستی ۱۹۵۷۵۵۸۴ نیوران مرحمت کنید.

این مجموعه را مؤسسه محترم انتشارات ایران که به تجدید چاپ مجله یغما همت گمارده است بصورت جلد سی و دوم یغما به چاپ خواهد رسانید.